

که بالایش پوشیده بودند میگردانند **صفت** بالفتح تکبیر درق و روی چینی
وصف الوصله و **صفت** سینه بیهنا دارد و سبک بین روی و چینی که بین
صفت بالفتح سفت با فتن جامه **صفت** بالفتح یکبار دست زدن در وجه **صفت**
بالفتح مردم ملک صقلاب جمع صقلابی باشت **صفت** اندرون کاسه مردم و اسکان مردم
بالفتح سیدی میان سرازجا نورد چاربا **صفت** یکی و حال تک زدن اصلاح و نام کوچکی
در و مشق که آزا جل حال خواننده و در آنچه است شیخ ابی الدین ابن العربی **صفت**
بشنه پدیدیا محله است بالفتح از و دهن به بعد و بدیش و **صفت** بالفتح سست شک
صفت بالفتح بشه بدلام و تخفیف آن و یاد در لفظ سستی که بدست که ناپدید
دارد و ساید و سست است که بر سر آن دارد و ساید **صفت** یعنی آن نقد از هر کس
که در آن مؤزید **صفت** دعا و رحمت و آمرزش نواسن نماز صلوات جمع و نیز
صلوات عبادت خانمهای بیوه و ان اصل آن بعبارة صلواتا **صفت** بالفتح بخت
یا در وزن که ایهت نیکو بودن و نیکو کار بودن **صفت** بالفتح ده پیشانی و چیز
آشکار و محوار و شمشیر زده و بر بنده و کار و بزرگ و بعضی نیز آمده و مرد و بزرگ
کارها و حاجتها و نام مردیست و بالکسر مرد و بالفتح و الفم شیخ زدن و بختن آنچه
در جام باشد و ناشنن اسب **صفت** پوستن و عطا دادن و موندن و خوشی
صفت بالفتح و صحت و صحت بالفتح خاموش بودن **صفت** بالفتح از کاران
و شیر بر آن و نام اسبی است **صفت** خاموش و شیر بسته و زرو سیم جانکه
تا طبع چار پارز اموال و مقدار است **صفت** بالکسر و نشه بدیم و **صفت** و مار
بالفتح کار و بسته کردن و **صفت** الفرس تیمار کردن اسب **صفت** بالکسر باشد
و بالفتح و نشه بدون جوی که در سر آب است کتاب که در **صفت** نیکوئی و
و **صفت** بالفتح حله کردن **صفت** بیکار و نقش و نمونه چینی **صفت** بالفتح

در وقت نوبت از او صفت و صفت
نوبت از او صفت و صفت
نوبت از او صفت و صفت

که وقتن **صفت** بالفتح باری **صفت** بالفتح باریدن و باران **صفت** بالکسر بر شن
و یا شن از **صفت** بالکسر یعنی بخی و گذشته **صفت** کتاب **صفت** بالفتح و
بعثت تک بزرگ **صفت** بالفتح بالاشه شدن **صفت** بالفتح و سستی **صفت** بالفتح
و بالفتح و فم و آن است همان و کا بین و بختن همه که زمان بر آن انصاف کنه مردان
صفت بالکسر کردن باز باشد **صفت** بالکسر نشه بد در اسرا و شده سرا و آوز و زیاد
و بالفتح بانک زیاد و جاعه مردم و بختی و نوده و کما و بالفتح همین **صفت** آنکه از آن
نکو و و چ نکو از **صفت** بالفتح بود سراز و جایی بیخ فغان و بانک و عذاب کردن **صفت**
و زیست و قطع کردن کاری و بازه از توده رنگ و بازه از شب **صفت** بالکسر شتر از
تاسی یا چیز یا نجه و بازه از او نام مرد است **صفت** بالفتح ستاره است روشن و
آن منزل فرست پس منزله هر که وقت طلوع آن سرمایه بود و در میکند و او زونی و
کرد این چینی **صفت** بالکسر نومی از افغان و بالفتح و فتح را یک بر زمین اندازنده
صفت بالفتح نبوت شدن **صفت** مرک عذاب مملکت بانک عذاب و تا زیاده که
در دست ملک بر نامست و بدان میراند باری را بکام آبی و نشی که از آسمان می افتد
صفت بالفتح دشواری **صفت** بالفتح و غلبت کوچک مرغ سینه نقد **صفت** بالفتح
هر دو و حاد چنان بدن و جگر کردن و بد و قید است از هوازان **صفت** بالفتح ساز است
موقوف خوب چنان **صفت** بر سر پا و سر چهار ایتاده شوند **صفت**
بشنه بد یا صفت زکال و مردان و قرآن و نشی که نکر در درگاه آبی صفت زده
برای حکم **صفت** بالفتح زدی و سبایی و موقوفیت جامعه و بالفتح ارستلی که سته **صفت**
هر سر حرکت بر کند و آنچه حاد است از تبرگی و غش **صفت** جان کردن حال و نشانی چینی
در آن و علامت چینی صفت جمع و بالفتح و نشه بدیا الوان چانه که بالا پوشیده باشد
و اهل لعه جمعی از زو جان اهل اسلام که خانه ندانستند و در موضعی از سبکی که بالایش نبوده
بودند

Copyrighted by University